

مستشرقان و جریان‌شناسی روحانیت در پیروزی انقلاب اسلامی

sbaghestani598@gmail.com

سعید باغستانی / استادیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

پذیرش: ۹۶/۸/۹

دریافت: ۹۶/۴/۴

چکیده

انقلاب اسلامی ایران، که مهم‌ترین جنبش اسلامی معاصر و مظهر اسلام‌گرایی در عصر حاضر به‌شمار می‌آید، در کمتر از سه دهه پس از پیروزی، از جنبه‌های گوناگون و به وسیله جریان‌ها و افراد گوناگون ارزیابی شده و موضوع تحقیق قرار گرفته است. از مهم‌ترین گسترده‌ترین مباحث در این حوزه، تحقیقات شرق‌شناسان و نویسندگان غربی است که به‌ویژه در سال‌های اخیر، به شکل نامحسوس و ظریفی به نقش علما و روحانیت در شکل‌دهی انقلاب پرداخته‌اند. این تحقیق درصدد تبیین و بررسی دیدگاه مستشرقان در زمینه جریان‌شناسی روحانیت و نقش آنان در پیروزی انقلاب اسلامی است. این پژوهش، که به صورت توصیفی - تحلیلی صورت گرفته، بر آن است تا نشان دهد که عمده تحلیل‌های مستشرقان متأثر از مقایسه با ارباب کلیسا، اولاً مبتنی بر پیش‌فرض‌های شرق‌شناسانه و نگاه سکولار است. از این‌رو، دیدگاه یادشده با مبانی اسلامی سازگاری ندارد. ثانیاً، مستندات تاریخی نشان می‌دهد که اقدامات و موضع‌گیری‌های علما و مراجع در قبال حکومت پهلوی، برخلاف دیدگاه مستشرقان است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، ولایت فقیه، روحانیت، مستشرقان، جریان‌شناسی.

مقدمه

شرق اسلامی» (زقزوق، بی تا، ص ۱۸). در این تحقیق، منظور از «مستشرق»، اندیشمندان غربی و بعضاً ایرانیانی است که سالیان متمادی در غرب زندگی و تحصیل کرده و درباره انقلاب اسلامی نظریه پردازی کرده‌اند.

با استقرایی که صورت گرفت، مشاهده شد از سوی اندیشمندان و نویسندگان اسلامی در بررسی و نقد دیدگاه غربی‌ها به این موضوع، توجه چندانی نشده است؛ زیرا اولاً، بحث تفصیلی در قالب پایان نامه یا کتاب در این زمینه نگارش نشده است. ثانیاً، آنچه در مقالات به رشته تحریر درآمده تنها یک مقاله است که توسط آقای علیرضا جولزاده، تحت عنوان «بررسی نوشته‌های غربی درباره موضوع و نقش حوزه علمیه قم در انقلاب اسلامی با تکیه بر معیارهای تاریخی» (جولزاده، ۱۳۸۷، ص ۲۷۰) نگارش شده که آن هم به صورت اجمالی و گذرا بوده است. بدین‌روی، جنبه نوآوری این نوشتار در تبیین و دسته‌بندی، جریان‌های روحانیت در نهضت انقلاب اسلامی از دیدگاه مستشرقان و نقد و ارزیابی دیدگاه آنان است.

مسئله اساسی این مقاله پاسخ به این سؤال است که مستشرقان نقش روحانیت را در انقلاب اسلامی چگونه تبیین کرده‌اند؟ و در مقام داوری، چه ارزیابی‌هایی می‌توان درباره این گزارش‌ها و تحلیل‌ها ارائه کرد؟ سؤال‌های فرعی نیز عبارتند از: آیا همان‌گونه که مستشرقان ادعا می‌کنند، تنها عده کمی از روحانیت به حمایت از امام خمینی^ع قیام کردند و چنین انقلاب عظیمی را خلق کردند؟ یا واقعیت به گونه‌ای دیگر بوده است؟ نقش افرادی مانند آیت‌الله شریعت‌مداری در شکل‌گیری انقلاب اسلامی چیست؟

بنابراین، اهمیت پژوهش حاضر از آن نظر است که اولاً، نشان می‌دهد تحقیقات مستشرقان چون با مبانی و نگاهی خاص به جهان و انسان صورت گرفته، مطابق با واقع نبوده است. ثانیاً، چون نوشته‌های غربی تأثیر انکارناپذیری در اندیشه‌های بخشی از افراد تحصیل‌کرده ایرانی بر جای گذاشته است، نقد و بررسی دیدگاه آنان ضرورت دارد.

تقسیم‌بندی مستشرقان از جریان‌شناسی روحانیت

در ذیل، ضمن بیان تقسیم‌بندی مستشرقان در زمینه موضوع‌گیری علما در مقابل حکومت پهلوی و نقش آنان در پیروزی انقلاب اسلامی، دیدگاه‌های آنان نقد و ارزیابی می‌شود:

تاریخ معاصر ملت ایران شاهد پنج حرکت بارز سیاسی - اجتماعی بوده است: قیام تحریم تنباکو؛ نهضت مشروطه؛ جنبش ملی کردن صنعت نفت؛ قیام ۱۵ خرداد، و سرانجام انقلاب اسلامی. جنبش‌های مذکور در دو خصلت مهم و محرر «مردمی» و «مذهبی» اشتراک داشته‌اند. حضور گسترده مردم با انگیزه‌های دینی از یک‌سو، و حضور مراجع، علما و چهره‌های مذهبی در سطوح رهبری از سوی دیگر، از مشخصه‌های بارز جنبش‌های مذکور است. اینکه پیشاپیش این حرکت‌ها، شخصیت‌ها و عناصر غیرروحانی و روشن‌فکران ملی حضور فعال و آشکاری داشته‌اند، غیرقابل انکار است؛ اما حضور مردم در این نهضت‌ها، به واسطه حضور علما، مراجع مذهبی و دعوت آنان از مردم بوده است، به‌گونه‌ای که بدون ترغیب رهبران مذهبی شرکت مردم و حمایت آنان از آن حرکت‌ها غیرممکن بود (عنایت، ۱۹۷۹، ص ۸). برخی از اندیشمندان غربی، که در حوزه تاریخ معاصر ایران به مطالعه و تحقیق پرداخته‌اند، سعی کرده‌اند با برجسته نمودن اختلافات جزئی، که بین برخی از علما در حین این نهضت‌ها و قیام‌ها پیش آمده - که عمدتاً نیز شکلی و روشی بوده است، نه محتوایی - توجه مردم را به این حواشی معطوف کرده و نقش روحانیت را در این نهضت‌ها کم‌رنگ جلوه دهند.

با توجه به تعریف «جریان‌شناسی»، که اشاره به فرایند شکل‌گیری یک اندیشه و تفکر، بررسی مبانی فکری اعتقادی و دیدگاه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، دسته‌ای از احزاب و گروه‌ها و تبیین همسویی در مواضع، رویکردها و گفت‌وگوها دارد (شعبانی ساروئی، ۱۳۸۶، ص ۱۲)، در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان دیدگاه مستشرقان در زمینه جریان‌شناسی روحانیت در انقلاب اسلامی را به دو دسته تقسیم کرد:

۱. مستشرقانی مانند *ابراهامیان*، که تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای از جریان‌های روحانیت و نقش آنان در انقلاب اسلامی ارائه کرده‌اند.
۲. مستشرقانی مانند *کلی* و *معلل* که تقسیم‌بندی دوگانه‌ای ارائه کرده‌اند.

لازم به ذکر است که «استشراق» (orientalism) در لغت، به «شرق‌شناسی» و «خاورشناسی» معنا شده، و در اصطلاح، عبارت است از: «مطالعات غربیان درباره لغات، آداب، تاریخ، عقاید و فرهنگ

مطهری، ... حجت‌الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی و حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای از شاگردان و سازمان‌دهندگان گروه بودند. همه اینان نقش‌های مهمی در انقلاب آینده ایفا کردند. گروه [آیت‌الله] خمینی را می‌توان به چند دلیل «تندرو» خواند. [آیت‌الله] خمینی برخلاف اعضای گروه دوم، در تبعید زیستند، پل‌های پشت‌سر خود را خراب کرده بودند، و بنابراین، دلیلی نمی‌دیدند که مخالفت خویش را با رژیم پنهان یا معتدل سازند. ایشان علناً شاه را محکوم کردند، او را با یزید مقایسه نمودند و مسلمانان را به برانداختن رژیم پهلوی برانگیختند... به عقیده [آیت‌الله] شریعتمداری، عالی‌ترین وظیفه علما حفظ شریعت و جامعه در برابر دولت ذاتاً مفسد، ولی به اعتقاد [آیت‌الله] خمینی، والاترین وظیفه علما، اعمال نظارت بر دولت و استفاده از قدرت سیاسی برای اجرای شریعت و ایجاد جامعه‌ای واقعاً اسلامی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۸، ص ۴۳۶-۴۳۸).

مستشرق معروف دیگر جان فوران است. وی در تحلیل انقلاب اسلامی معتقد است: آمیزه‌ای از عوامل ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی علت انقلاب اسلامی ایران است. مشکلی که به نظر فوران در این روش تحلیل (چندعلتی) باقی می‌ماند «توضیح چگونگی مرتبط شدن اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی و یافتن سرچشمه علل متعدد است». وی قصد دارد این مشکل را با ارائه الگویی حل کند. به نظر وی، نظام جهانی و ساختار اجتماعی از پیش موجود، موجبات توسعه وابسته در ایران عصر پهلوی را پدید آورد. چنین توسعه‌ای موجب به وجود آمدن دولت سرکوبگر و کنار گذاشتن مخالفان گردید. این امر نیز به نوبه خود، فرهنگ سیاسی مخالفان - اعم از اسلام، ناسیونالیسم و مارکسیسم - را موجب گشت که در کنار باز شدن نظام جهانی و افت اقتصاد داخلی، ائتلاف چندطبقه‌ای و به دنبال آن، انقلاب ۱۳۵۷ را به وجود آورد (فوران، ۱۳۸۰، ص ۵۳۵-۵۳۷). فوران ضمن بررسی تاریخ تحولات ایران از صفویه تا انقلاب اسلامی، به نقش و جایگاه روحانیت در این گذر زمانی پرداخته است. هرچند در کلام وی، مانند آبراهامیان، تقسیم‌بندی سه‌گانه به شکل مشخص و روشن دیده نمی‌شود، اما در لابه‌لای کلام او، می‌توان این تقسیم‌بندی را مشاهده کرد.

وی در عبارتی، روحانیت را به «مبارز» و «غیرمبارز» تقسیم

۱. تقسیم‌بندی سه‌گانه (غیرسیاسی، محافظه‌کار، رادیکال) یکی از مستشرقانی که مطالب خود را در این موضوع به صورت صریح و تفصیلی بیان کرده یرواند آبراهامیان است. وی - که انقلاب اسلامی را نتیجه «سیاست توسعه ناموزون» رژیم شاه در زمینه اقتصادی و سیاسی ارزیابی می‌کند - معتقد است: انقلاب ایران بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی - اقتصادی نوسازی کرد و بدین‌گونه، طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد؛ اما نتوانست در سطح سیاسی، دست به نوسازی بزند و این ناتوانی ناگزیر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی لطمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و توده مردم را مسدود ساخت، و مهم‌تر از همه، اندک پل‌هایی را که در گذشته، تشکیلات سیاسی را با نیروهای اجتماعی سنتی، به‌ویژه بازاریان و مقامات مذهبی ارتباط می‌داد، ویران کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۸، ص ۳۹۰). وی با دسته‌بندی علما به سه گروه، به لحاظ نوع نگرش سیاسی در سال‌های پس از قیام ۱۳۴۲، می‌نویسد:

در سال‌های پس از قیام ۱۳۴۲، سه گروه سیال، متداخل و در عین حال، مشخص در درون تشکیلات مذهبی به وجود آمد: گروه اول و شاید بزرگ‌ترین گروه، از علمای کاملاً غیرسیاسی تشکیل می‌شد. این گروه به زعامت آیت‌الله العظمی خوئی [در نجف]، آیت‌الله احمد خراسانی [خوانساری] و آیت‌الله مرعشی نجفی، بر آن بود که روحانیت باید از کار پلید سیاست اجتناب ورزد و به مسائل معنوی، موعظه کلام خدا، تحصیل در حوزه‌های علمیه، و تربیت طلاب آینده بپردازد.

گروه دوم را می‌توان «روحانیت مخالف میانه‌رو» نامید. نمایندگان این گروه آیت‌الله محمدرضا در مشهد، و مهم‌تر از همه آیت‌الله کاظم شریعتمداری بودند گلپایگانی، آیت‌الله محمدهادی میلانی... این گروه همچنین از آن نظر میانه‌رو بود که براندازی سلطنت را مطالبه نمی‌کرد، بلکه صرفاً خواستار اجرای کامل قانون اساسی ۱۲۸۴-۱۲۸۸ و بدین‌وسیله، سلطنت مشروطه حقیقی بود... .

گروه سوم را می‌توان «مخالفان روحانی مبارز» نامید. این گروه به زعامت آیت‌الله خمینی در عراق، در داخل ایران یک شبکه مخفی غیررسمی داشت. آیت‌الله حسین [علی] منتظری، ... آیت‌الله محمد بهشتی، ... آیت‌الله مرتضی

کرده و تنها معدودی از روحانیان را مبارز و مخالف رژیم پهلوی دانسته، می‌نویسد:

باید به خاطر داشت که اسلام مبارز/آیت‌الله خمینی تنها مورد قبول اقلیتی از ده‌ها هزار روحانی ایران واقع شد و تازه در میان این حامیان نیز بر سر مسائل اقتصادی و سیاسی، اختلاف‌های متعدد و شدیدی وجود داشت (فوران، ۱۳۸۰، ص ۵۸۷).

فوران در عبارتی دیگر، روحانیت را به دو گروه «محافظه‌کار» و «فعال مبارز» تقسیم می‌کند. در این زمینه می‌نویسد:

به‌رغم درگیری فعالانه شاگردان [آیت‌الله] خمینی، به طور اعم و طلبه‌های جوان به طور اخص در انقلاب، عده‌ای از روحانیان در خلال سال ۱۹۷۸م/۱۳۵۷ش موضعی محافظه‌کارانه در پیش گرفتند. در مواضع عقیدتی و نظری نیز میان [آیت‌الله] خمینی سازش‌ناپذیر با سایر مراجع روحانی نظیر شریعتمداری اختلاف‌هایی وجود داشت. شریعتمداری خواهان اجرای قانون اساسی مشروط بود و تنها زیر فشار طرفداران آیت‌الله خمینی خواهان برجیده شدن بساط سلطنت گردید (همان، ص ۵۶۸).

البته در جای دیگر می‌نویسد:

هنگامی که پلیس به منزل شریعتمداری در قم حمله برد و ظاهراً آن را با منزل آیت‌الله گلپایگانی، روحانی رادیکال‌تر اشتباه گرفته بود، در این حمله، یکی از طرفداران شریعتمداری به قتل رسید... با این حادثه، شریعتمداری محتاط و میانه‌رو نیز به طور قاطعانه رودرروی رژیم قرار گرفت (همان، ص ۵۶۰).

۲. تقسیم‌بندی دوگانه

برخی دیگر از مستشرقان در زمینه نقش و موضع روحانیت در انقلاب اسلامی، با تعبیر مختلف تقسیم‌بندی دوگانه‌ای بیان کرده‌اند که در ذیل، به برخی از این تقسیم‌بندی‌ها اشاره می‌شود:

الف. روحانیت مبارز - میانه‌رو: نیکی کدی، که از جمله تحلیل‌گرانی است که رهیافتی چندعلتی برای تبیین انقلاب اسلامی ایران در پیش گرفته است، ضمن تقسیم روحانیت به «مبارز» و «میانه‌رو»، از روابط امام خمینی و آیت‌الله شریعتمداری با عنوان

«جنگ قدرت دو رهبر مذهبی» نام می‌برد که مواضعشان غالباً متفاوت است. او می‌نویسد:

در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۰) آیت‌الله خمینی حمله مستقیم خود به رژیم پهلوی را آغاز کرد. حتی تبعید نام‌برده به نجف، که پس از برخوردهای شدید وی با رژیم و سخنرانی علیه شاه، امپریالیسم و صهیونیسم صورت گرفت، از فعالیت‌های وی بر ضد حکومت کم‌نکرد... شریعتمداری، که قبل و بعد از انقلاب فردی میانه‌رو و طرفدار قانون اساسی بود، به صورت رهبر گروه وسیعی که نمی‌توانستند از آیت‌الله خمینی تبعیت کنند، درآمد... انقلاب اسلامی چهره محافظه‌کار شریعتمداری را ظاهر ساخت... وی نشان داد که برخلاف آیت‌الله خمینی، با یک حکومت مشروطه سلطنتی، که در آن مجتهدین نیز در قدرت سهیم باشند، مخالفتی ندارد (کدی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۶-۳۵۷).

در جایی دیگر، وی اختلاف این دو را این‌گونه بیان می‌کند:

شریعتمداری با شخصیت زیرک و فریبنده خود و حوصله‌ای که در پاسخ دادن به همه سؤالات به خرج می‌دهد، نقطه مقابل آیت‌الله خمینی است... درحالی‌که واقعاً آیت‌الله خمینی فرد مبدعی است و مذهب را به تمامی در حول و حوش سیاست متجلی می‌سازد، شریعتمداری - که روحانی بسیار باسوادی است - بر حفظ مواضع سنتی شیعه تمرکز می‌کند... محتمل است علت اینکه شریعتمداری کلیه افراد محافظه‌کار و میانه‌رو را دور خود جمع کرد، مبین جدایی و افتراق بین دو جناح از روحانیت باشد: یکی روحانیون طراز اولی که برای آنان، انقلاب، اگرچه احترام و قدرت به ارمغان آورده، می‌تواند یک تهدید اجتماعی باشد، و دیگری روحانیون سطح پایین‌تری که تمایلات و گرایش‌های مردمی دارند و در اطراف [آیت‌الله] خمینی جمع شده‌اند (همان، ص ۳۵۸-۳۵۹).

ب. روحانیت بنیادگرا - غیرسیاسی: جیمز دفرونزو در کتاب *انقلاب اسلامی ایران از چشم انداز نظری* درباره نگرش علما به سیاست در زمان محمدرضا پهلوی در قبل از رویدادهای منتهی به انقلاب ۱۳۵۷ عقیده دارد:

اکثریت روحانیان (علمای سنتی) تا پیش از ناآرامی‌های انقلابی دهه ۱۹۷۰ سلطنت را پذیرفته بودند یا از آن حمایت

کنترل انحصاری رهبر مذهبی مبارزه می‌کردند و به نظر می‌رسد که رشد چنین ایدئولوژی‌ای در بین علما، نتیجه تغییرات و دگرگونی‌هایی بود که طی دهه‌های شصت و هفتاد میلادی در روابط سه‌جانبه دولت، طبقات مختلف و علما صورت گرفته است. دولت نه تنها به طور قطعی با علما در افتاد، بلکه با اعضای طبقات دیگر که دارای روابط نزدیک تاریخی با علما بودند، نیز به خصومت برخاست. بنابراین، در چنین شرایطی اتحاد علما به یک امکان عینی تبدیل شد. در همین زمان، موازنه نیروها به نفع علما تغییر کرد؛ زیرا این دسته از علما برنامه کار سیاسی ویژه‌ای را طراحی کرده و توسعه داده بودند (معدل، ۱۳۸۲، ص ۱۶۶-۱۶۷).

معدل حتی ایده سرنگونی دولت شاه و تأسیس حکومت اسلامی را ابداع امام خمینی^{۱۰} دانسته، برای آن هیچ‌گونه سابقه ایدئولوژیک قایل نیست.

ایده سرنگونی انقلابی دولت و تأسیس حکومت اسلامی - روی هم رفته - ابداع امام خمینی بود؛ زیرا هیچ‌گونه سابقه ایدئولوژیک برای توجیه حاکمیت مستقیم علما در جامعه وجود نداشت. در واقع، بسیاری از آیت‌الله‌های بزرگ با نظرات سیاسی [امام] خمینی موافق نبودند. به طور خاص، آیت‌الله ابوالقاسم خوئی استدلال می‌کرد که دلیلی بر حکومت مستقیم علما وجود ندارد. بنابراین، اولین فعالیت انقلابی مهم [امام] خمینی متقاعد کردن پیروانش در مورد ضرورت تأسیس چنین حکومتی بود... حتی در مراحل اولیه انقلاب، اولویت اول برای [امام] خمینی و پیروانش، رادیکال شدن علما بود؛ با این فشار که آنها حضور فعالی در انقلاب داشته باشند (همان، ص ۱۷۹).

ج. روحانیت موافق ولایت فقیه - مخالف ولایت فقیه: *البویه رأی* در کتاب *تجربه اسلام سیاسی* با اشاره به اینکه امام خمینی^{۱۱} «سعی در تقویت روحانیت نکرد، بلکه اسلام‌گرایان و حجت‌الاسلام‌ها را پشتوانه خود قرار داد»، نتیجه‌گیری می‌کند:

پس جای تعجب نیست که در حدود ده نفر آیت‌الله‌العظمی که در سال ۱۹۸۱م زنده بودند، همه با ولایت فقیه مخالف باشند. مخالفت با ولایت فقیه، گاهی علنی بوده است؛ مانند مورد خوئی و شریعتمداری، و گاهی هم در شکل امتناع از

می‌کردند و دخالت در سیاست را جز در مواردی که اقدامات حکومت، اسلام را تهدید کند یا تخطی از قوانین اسلام صورت گیرد، رد می‌کردند. موضع اقلیتی چشمگیر شامل علمای «بنیادگرا» این بود که اسلام و روحانیان باید در سیاست وارد شوند... تا دهه ۱۹۷۰، این گروه، که گاه از شاه به عنوان سدی در مقابل جنبش کمونیستی در ایران حمایت می‌کرد؛ اما پس از سال ۱۹۷۱، بنیادگرایان، که در این زمان آیت‌الله خمینی رهبری آنان را به عهده داشت، آشکارا به حکومت پادشاهی حمله کردند (دفرنوزو، ۱۳۷۹، ص ۵۲).
دفرنوزو با اشاره به مسئله آیت‌الله شریعتمداری، ایشان را «نماینده دیدگاه سنتی روحانیان» دانسته، می‌نویسد:

شریعتمداری، که نماینده دیدگاه سنتی روحانیان بود، با [امام] خمینی در این مورد که قرآن کنترل مستقیم حکومت را به روحانیان تفویض کرده است، موافق نبود. او در عوض، اعتقاد داشت که حکومت نباید قوانین مغایر اسلام را تصویب کند یا به اقداماتی مغایر با اسلام مبادرت ورزد. گروه‌های مخالف شکل‌گیری گونه‌ای از جمهوری اسلامی، که مورد نظر [امام] خمینی بود - به‌ویژه پس از درگذشت طالقانی - به آیت‌الله شریعتمداری به عنوان متحد اصلی خود در میان رهبران مذهبی می‌نگریستند. اما شریعتمداری نقاط ضعف زیادی داشت: اولاً، به نظر می‌رسید که پیروان او از نظر قومی محدودند؛ زیرا او از خانواده‌ای آذری بود و نه فارس‌زبان. ثانیاً، در طول ناآرامی انقلابی سال ۱۹۷۸م، او به تداوم سلطنت و سازش با شاه و بعد با بختیار ابراز تمایل کرده بود. اما ثابت شد که تحلیل آیت‌الله خمینی در این مورد که نابودی کامل رژیم شاه از طریق تداوم اعتراضات و خودداری از مصالحه امکان‌پذیر است، صحیح بوده است... به این ترتیب، دیدگاه‌های آیت‌الله خمینی بر انتقادات شریعتمداری غلبه کرد (همان، ص ۸۴-۸۵).

منصور معدل نیز در بخشی از مطالبش، خواست سرنگونی شاه را از سوی بخشی از علما دانسته، می‌نویسد:

خواست سرنگونی شاه از سوی بخشی از علما، یک فرایند تاریخی بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰، فقط اقلیتی از علما تحت زعامت آیت‌الله خمینی برای تأسیس حکومت اسلامی تحت

در ذیل خواهد آمد). منظر دوم رفتار و مواضع سیاسی علماست. از این منظر هم مستندات تاریخی نشان می‌دهد که اقدامات و مواضع‌گیری‌های علما و مراجع در قبال اقدامات حکومت پهلوی، بیانگر حساسیت آنان به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور بوده است. در اینجا، دیدگاه نظری و مواضع سیاسی دو تن از مراجع را، که مستشرقان در کتب خود زیاد از آنان نام برده است، به عنوان نمونه آورده، آنها را تحلیل و بررسی خواهیم کرد:

نقد و بررسی: در این مجال، ابتدا دیدگاه نظری *آیت‌الله خوئی* و *آیت‌الله مرعشی نجفی* بررسی می‌شود تا مشخص شود گفتار مستشرقان که مدعی بودند این مراجع مخالف تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه است، صحیح است یا نه؟ سپس به مواضع و رفتار سیاسی این دو مرجع در خلال قیام امام خمینی^ع اشاره می‌شود تا معلوم گردد در بحبوحه قیام و درگیری انقلابیان با رژیم پهلوی، این مراجع چه موضع‌گیری و جایگاهی در قیام اسلامی داشتند.

اول. دیدگاه نظری آیت‌الله خوئی: دیدگاه *آیت‌الله خوئی* درباره «ولایت فقیه» را با توجه به کتاب‌های فقهی ایشان، به طور خلاصه این گونه می‌توان بیان کرد: ایشان در کتب *مصباح الفقاهه فی المعاملات، التنقیح فی شرح العروة الوثقی و فقه الشیعه*، که از کتاب‌های اولیه ایشان است، پس از اعتراف به ثبوت ولایت فقیه در زمینه فتوا دادن و قضاوت، دیگر موارد را مشکل می‌داند؛ چنان که در کتاب *فقه الشیعه* می‌فرماید: «در اینکه ولایت فقیه بنابر نصب امام^ع در بعضی موارد ثابت است، هیچ تردیدی وجود ندارد، و این ولایت، هم از راه اجماع و هم از راه نص ثابت است و قدر متیقن آن همان ولایت بر قضا می‌باشد. اما اثبات ولایت برای فقیه در غیر مسئله قضا، مانند نافذ بودن حکم او در رؤیت هلال و... خیلی مشکل است» (خوئی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۸؛ همو، ۱۴۱۸ق، ص ۴۲۵-۴۱۹؛ همو، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۰).

آیت‌الله خوئی در دو کتاب *مبانی تکملة المنهاج و منهج الصالحین*، که اواخر عمر ایشان نگارش شده، دایره اختیارات فقیه را گسترده‌تر دانسته است. برای مثال، در کتاب *مبانی تکملة المنهاج*، در بحث «جواز اقامه حدود شرعی برای حاکم اسلامی»، می‌نویسد: در این باره بیان صریحی از شارع نرسیده است و از دیدگاه عقل، ضروری می‌نماید که مسئول اجرای این گونه امور، آحاد مردم نباشند؛ زیرا این خود اختلال نظام است. وی روایت حفص بن غیاث و روایات

قبول پست‌های رسمی ظاهر شده است؛ مانند مورد گلپایگانی، قمی، موسوی شیرازی و مرعشی نجفی. خلاصه آنکه روحانیون بزرگ از انقلاب منزوی شدند. تنها روحانی بلندپایه، که شاگرد و جانشین آیت‌الله خمینی و موافق ولایت فقیه بود، آیت‌الله منتظری است که او هم در سال ۱۹۸۹م از صحنه خارج شد... بنابراین، انقلاب ایران انقلاب آیت‌الله‌ها نبود، بلکه انقلاب حجت‌الاسلام‌ها بود. اینان از نظر علمی در مرتبه پایین تری بودند و از نظر سنی جوان تر، و بیشترشان از شاگردان سابق آیت‌الله خمینی که در سال‌های ۱۹۶۳م یعنی سال‌های اوج مخالفت با محمدرضا شاه نزد وی درس می‌خواندند (روا، ۱۳۷۸، ص ۱۸۴-۱۸۵).

نقد تحلیل مستشرقان از جریان‌شناسی روحانیت

همان گونه که گذشت، نویسندگان غربی تقسیم‌بندی‌های متعددی از روحانیت ارائه کرده‌اند. اما آنچه در تمام این تقسیم‌بندی‌ها مشاهده می‌شود این است که از نظر این نویسندگان، امام خمینی^ع و شاگردان او از لحاظ تعداد و موقعیت علمی در رتبه پایین تری نسبت به بقیه علما قرار گرفته‌اند، و از سوی دیگر، علما و مراجع سرشناس با خط فکری امام راحل، که قیام علیه حکومت پهلوی و تشکیل حکومت اسلامی بود، مخالفت می‌کردند. در خصوص این تقسیم‌بندی‌ها و تحلیل آنان، نکاتی قابل تأمل است که به اختصار توضیح داده می‌شود:

۱. تلقی سکولاریستی از عملکرد روحانیان

مستشرقان با رویکرد و پیش فرض سکولاریسم، که در جوامع غربی و اندیشه‌های آنان حاکم است، خواسته‌اند عملکرد علما و مراجع را مانند روحانیان مسیحی، که در سیاست و مسائل اجتماعی دخالت نمی‌کنند و مداخله در سیاست را در شأن روحانی نمی‌دانند، مقایسه کرده، سپس این گونه نشان دهند که بیشتر علمای ایران هم از وارد شدن در سیاست بیزار بودند، درحالی که از دو منظر می‌توان به مسئله نگریست: منظر اول دیدگاه نظری است؛ بدین معنا که برخی از مستشرقان مانند *روا، معلل و دفرونزو* — همان گونه که گذشت — معتقدند اکثریت علما مخالف تأسیس حکومت اسلامی و ولایت فقیه بودند، درحالی که آثار علمی این بزرگوران مخالف این ادعاست (که

نمود. به قرار معلوم، بر پشتیبانی خود باقی و از اهانت به مقدسات دین دست‌بردار نیست، خصوصاً حادثه مؤلمه قم قلوب ما و عموم مسلمین را جریحه‌دار نموده، بار دیگر بدین‌وسیله اعلام می‌داریم: چنانچه از این قوانین رفع ید نشود آخرین وظیفه خود را انجام خواهیم داد و مسئول حوادث شاه و هیأت دولت خواهند بود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۶۹).

– ایشان طی اعلامیه‌ای در پاسخ به نامه عده‌ای از علما درباره اعمال ضداسلامی رژیم شاه، می‌نویسد:

... حقاً در جهان امروز ما، دیگر به هیچ‌وجه این‌گونه جرایم زشتی که شاه ایران و دستگاه حاکمه آن برای جنگ با دین و رجال دینی و ملت شریف ایران مرتکب می‌شود، قابل تحمل نیست... هیچ‌گونه گواهی بر خیانت این گروه آشکارتر از طرد آن عده از قوانین مملکتی، که با مصالحشان سازگار نیست و خیانت نسبت به مبادی دین مقدس اسلام، در دست نمی‌باشد... خیلی مضحک و در عین حال، جای تأسف است که این گروه طاغی به شدت دم از عدالت و اصلاح بزنند و برای دین و میهن اظهار دلسوزی کنند، ولی در همان وقت، زیر سایه حکومت سیاهشان احدی جرئت اظهار عقیده و جانب‌داری از حقوق و مصالح عمومی نداشته باشد... ما ملت ایران را، که ایمان به مقدسات خود دارند، دعوت می‌کنیم با دشمنان دین و وطن به طرق مقتضی، بدون اخلال و اغتشاش، که دشمنان از آن استفاده کنند، بجنگند، و بر عهده علمای عالی‌قدر است که مسلمانان را در وظیفه مقدسی که در پیش دارند، رهبری کنند... من افتخار می‌کنم که خون ناچیز خود را به عنوان قربانی در راه حفظ دین و قرآن و نابودی ستم‌کاران تقدیم کنم؛ زیرا زندگی با فشار ستمگران و دشمنان اسلام برای من چیزی جز مرگ یا بدتر از مرگ نیست (همان، ص ۸۷-۸۹).

– در پی قیام خونین ۱۵ خرداد، ایشان طی اعلامیه‌ای در تاریخ ۱۳۴۲/۳/۱۷ از مردم می‌خواهد که از همکاری با دولت خودداری کرده، برای دفاع از دین و مقدسات قیام کنند:

«قال الله سبحانه و تعالی: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا سَأَلَكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصِرُونَ﴾ (هود: ۱۱۳).

«اما الحوادث الواقعة...» و «من اليه الحكم...» را در تأیید این مدعا می‌آورد که «اجرای این امور در اختیار فقهاست» (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۶).

آیت‌الله خوئی در *منهاج الصالحین*، جهاد ابتدایی در عصر غیبت را جایز می‌داند و معتقد است: رهبری و فرماندهی آن در اختیار فقیه جامع‌الشرائط است: «از آنجاکه انجام این مهم و تحقق خارجی آن نیازمند رهبر و فرماندهی است که مسلمانان دستورات و اوامر او را بر خود نافذ بدانند، پس چاره‌ای جز تعیین آن در فقیه جامع‌الشرائط نیست؛ زیرا فقیه متصدی اجرای این امر مهم از باب امور حسبیه است...» (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۶).

ایشان در مسئله ۳۶ همان کتاب، ذیل مسئله ۳۶، تحت عنوان «الغنائم»، پس از تقسیم غنائم به سه نوع، درباره نوع سوم آن، به ولایت مطلقه فقیه صریحاً اعتراف نموده، می‌نویسد: «آری، ولی امر حق تصرف در آن غنائم را بر اساس آنچه مصلحت تشخیص می‌دهد، دارد؛ زیرا این مقتضای ولایت مطلقه او بر آن اموال است...» (همان، ص ۳۷۹).

از مطالبی که گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نوعی تحول و تکامل در نظر آیت‌الله خوئی نسبت به ولایت فقیه پدید آمده است؛ زیرا – همان‌گونه که بیان شد – ایشان در کتب اولیه خود (*التنقیح*، *مصباح الفقاهه*)، دایره اختیارات فقیه را بسیار محدود می‌دانست، اما در کتاب *منهاج الصالحین*، به صراحت ولایت مطلقه فقیه را مطرح نموده است.

دوم. مواضع عملی آیت‌الله خوئی: توصیف‌هایی مانند «کاملاً غیرسیاسی» و «اعتقاد به اجتناب روحانیت از کار پلید سیاست»، که در معرفی گروه اول به کار برده شده، از نظر تاریخی مخدوش است. برای مثال، اسناد و گزارش‌های متعددی بیانگر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آیت‌الله خوئی است. برخی از این اسناد عبارت است از:

– تلگرام ایشان به ۲۴ نفر از علمای ایران در تاریخ ۱۳۴۲/۱/۱۴ در پی اهانت رژیم شاه به مقدسات اسلامی و یورش آنان به مدرسه فیضیه؛ ایشان تلگرامی به ۲۴ تن از علمای ایران نوشته، شاه و دولت را تهدید می‌کنند:

در اول این ماه، تلگرافاً از شاه خواستیم که از پشتیبانی قوانین شوم ضد اسلام خودداری نماید، و الا علمای اعلام و مسلمانان جهان در دفاع از مقدسات اسلام کوتاهی نخواهند

قانون اساسی را جزو اصول تغییرناپذیر قانون اساسی می‌شمارد و حتی تغییر در این گونه موارد را به منزله محاربه با خدا و رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ و نواب حضرت ولی عصر (عج) می‌داند (همان، ص ۳۰). طبق این مینا، ایشان در اصلاح اصلی که رئیس‌جمهور را بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و بین‌المللی آورده بود، تصریح می‌کند که جمله «با نیابت از حاکم شرع» اضافه شود (همان، ص ۱۸).

چهارم. مواضع عملی آیت‌الله مرعشی نجفی: همچنین این سخن که آیت‌الله مرعشی نجفی جزو گروه اول قرار دارد و از ایشان به عنوان فردی غیرسیاسی یاد شود، نادرست است. از مراجعه به بیانیه‌ها، تلگرام‌ها و نامه‌های سیاسی گسترده ایشان در طول سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۵۷ به دست می‌آید که ایشان نیز مانند بسیاری از مراجع دیگر، فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی زیادی داشته است. برای مثال، می‌توان به نمونه‌های ذیل اشاره کرد: ایشان به اطلاعیه بی‌امضایی که به نام «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) در روزنامه اطلاعات و کیهان چاپ شده بود، در تاریخ ۱۳۴۲/۵/۱۴ پاسخ مفصلی می‌دهد و در فرازی از این جوابیه، دخالت در سیاست را یک وظیفه دنیوی و اخروی برای هر مسلمان و به‌ویژه برای هر عالم دینی دانسته، می‌نویسد:

اما جمله «بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی و قمی و محلاتی تفاهمی حاصل شد که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد» مطلبی بسیار مضحک و شرم‌آور است؛ زیرا امروز نه تنها در جوامع ملت‌های متمدن، بلکه سیاهان آدمخوار و وحشی‌های آفریقا هم دیگر این نوع تحمیلات و قید و حدود را قبول نکرده و زیر بار نخواهند رفت و تا روزی که اصل «حق آزادی بشر» مفهوم عام دارد، هر شخص در هر جای دنیا در راه بهبود وضع کشور خود طبق قوانین مذهبی و مملکتی خویش، حق دخالت و حق فعالیت در امور اجتماعی، که مفهومی همان «نظارت در امور سیاسی» است، دارد و می‌بایستی هر شخص به نسبت قدرت و به نسبت تشخیص و معرفت و به نسبت قابلیت خود، تأثیر کامل در بهبود وسایل سعادت اجتماع بگذارد، با رعایت مذهب و مرام خود، علی‌الخصوص یک مرجع دینی. ملت متمدن و مسلمان ایران به هیچ‌وجه نمی‌تواند قبول کند که طبقات ممتازة علمای

کمک و همراهی با ظالمین و ستمگران در شریعت مقدسه اسلامی از اعظم محرّمات است و در حرمت آن بین علمای اعلام خلافتی نیست.

نظر به اینکه دولت فعلی ایران برای پیشرفت مقاصد شوم خود، که مخالف مقررات دین اسلام است، از هر گونه تعدی و ظلم، از زدن و کشتن و زندان بردن آقایان علمای اعلام و طلاب علوم دینی و سایر طبقات مؤمنین مضایقه ندارد، بر هر فردی از افراد مسلمان، در هر لباس و هر مقامی که باشند، واجب است که از همکاری با این دولت خائن خودداری نمایند. بر تمام مسلمانان لازم است استغاثه حضرت سیدالشهداء حسین بن علی ﷺ را در نظر گرفته و از دین مقدس اسلام دفاع نمایند (همان، ص ۱۰۷).

- تلگرام به حسنعلی منصور (۱۳۴۲/۱۲/۱۸)، نخست‌وزیر وقت رژیم پهلوی، درباره لغو قوانین خلاف اسلام و درخواست آزادی امام خمینی ﷺ و دیگر علما (همان، ص ۱۹۳)؛

- تلگرام به امیرعباس هویدا (۱۳۴۳/۱۱/۱۲)، نخست‌وزیر وقت پهلوی درباره قانون شکنی‌های رژیم شاه و برگرداندن امام خمینی ﷺ به وطن (همان، ص ۲۲۸).

اینها نمونه‌هایی از فعالیت‌ها و اقدامات سیاسی و اجتماعی ایشان است.

سوم. دیدگاه نظری آیت‌الله مرعشی نجفی: آیت‌الله مرعشی نجفی نیز به ولایت فقیه اعتقاد داشت و به صراحت در این زمینه می‌فرماید: «حاکمیت در اسلام، مربوط به رسول خدا ﷺ و امام عصر (عج) است، و در زمان غیبت امام ﷺ، حاکمیت از آن فقها و مراجع عظام تقلید است» (مرعشی نجفی، بی‌تا، ص ۸). ایشان هر چند کتاب مستقلی در باب ولایت فقیه نگارش نکرده، اما در ابواب گوناگون فقهی، که وارد شده، به بحث «ولایت فقیه» اشاره کرده است؛ مانند وصیت (مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۴۷)؛ ارث (همان، ص ۲۶۵)؛ وقف (همان، ص ۱۷۱). در تمام این موارد، قایل است که فقیه جامع‌الشرائط ولایت دارد.

آیت‌الله مرعشی نجفی پیشنهاد اضافه شدن اصلی به قانون اساسی را می‌دهند که در آن تصریح شود: «ولایت فقیه جامع‌الشرائط در هر عصر معتبر است» (مرعشی نجفی، بی‌تا، ص ۳۲). ایشان اصل «ولایت فقیه» و برخی اصول دیگر دینی در

جایگاه او هستند. این در حالی است که با تأمل در شخصیت و مواضع سیاسی آقای شریعتمداری به نکاتی دست می‌یابیم که ناقض ادعای مستشرقان است.

نقد و بررسی: اسناد موجود نشان می‌دهد که آقای شریعتمداری، چه در زمان شکل‌گیری انقلاب و چه بعد از وقوع آن، با توجه به همکاری که با شاه داشت، از جایگاهی رفیعی نسبت به امام راحل برخوردار نبود. از سوی دیگر، ضعف بینش سیاسی ایشان مایهٔ تعجب علما در همان زمان شده بود. برای مثال، ایشان که در کتب فقهی خود معتقد به ولایت فقیه و حاکمیت فقیه است، چگونه قایل به مشروعیت‌دهی مردم به حکومت می‌شود؟ در این مجال، این دو موضوع بحث و بررسی می‌شود:

اول. همکاری شریعتمداری با شاه: با وجود بیانیه‌ها، تلگرام‌ها و نامه‌های بسیاری که آیت‌الله شریعتمداری در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۵۷ نوشته و منتشر کرده (ر.ک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۵) و شخصیت نسبتاً مبارزی از خود ترسیم کرده، اما اسناد به‌دست‌آمده از ساواک بیانگر آن است که ایشان همکاری نزدیکی با رژیم شاه داشته است. برای مثال، طبق گزارش ساواک، دو روز بعد از قیام خونین ۱۵ خرداد و کشتار مردم، آیت‌الله شریعتمداری در تماس تلفنی با روحانیان طرفدار خود در تبریز، آنان را از ادامهٔ اعتراضات علیه شاه بازداشته، به آنها چنین دستور می‌دهد: مردم را به آرامش دعوت کنید و از تظاهرات جداً خودداری شود؛ چون از تظاهرات نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد. در قم مردم تظاهرات کردند، ولی با قوای انتظامی روبه‌رو شدند. آخر گلوله با جان مناسبت ندارد. پس باید از اجتماع و تظاهرات جلوگیری نمایید. سعی کنید به اعلیٰ حضرت معظم توهین و بی‌احترامی ننمایید. خواهش می‌کنم با شاهنشاه مخالفت نکنید و باعث ناراحتی او نشوید. من به خمینی گفتم که با شاه این‌طور رفتار نکن و برخلاف دولت و سیاست حرف نزن، اما او گوش نداد تا به این روز افتاد. در ضمن طوماری به نفع من تهیه نمایند (حیدری، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷).

از سال ۱۳۴۲ به بعد، آیت‌الله شریعتمداری به همکاری‌های متعددی با رژیم پهلوی پرداخت و متقابلاً از سوی رژیم پشتیبانی سیاسی و مالی شد. آیت‌الله محمد علی گرامی می‌گوید:

از زمان مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی، ایادی شاه به قم

عالی‌مقام عالم‌ها و عامداً چراغ هدایت و بصیرت، دیگر خود را با قراردادی مضحک «تفاهماً» خاموش گردانند و یا خود را از حق وظیفه‌ای که انجام آن مستقیماً به عادت دنیوی و اخروی مسلمین بستگی دارد ممنوع کنند، این محال است، محال است، محال! زیرا دستور «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» ملاک زندگی مردم مسلمان باید باشد، و البته یک روح شیطانی در این اطلاعیه پا در هوا و سبک خواسته است که علما را با این طرز بیان بی‌ارزش و زیون و سازش‌کار به جامعه معرفی کند. حاشا و کلا! (همان، ص ۱۴۱-۱۴۲).

برخی دیگر از موضع‌گیری‌ها و فعالیت‌های ایشان عبارت است از: اعتراض به تصویب‌نامهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی (همان، ص ۲۳ و ۳۱)؛ اعتراض به دستگیری امام خمینی^ع و برگزاری مراسم یادبود شهدای ۱۵ خرداد (همان، ص ۱۰۲)؛ اعتراض به لایحهٔ «کاپیتولاسیون» و بازداشت جمعی از علما (همان، ص ۲۰۵)؛ اعلامیه به مناسبت چهلم شهدای ۱۹ دی و چهلم شهدای تبریز (همان، ص ۳۲۵)؛ اعتراض به نخست‌وزیری شاپور بختیار و اقدامات غیرقانونی او (همان، ص ۵۲۳).

یکی از روحانیان انقلابی، که از شاگردان و نزدیکان امام خمینی^ع است، می‌نویسد:

راجع به بیت رفیع آیت‌الله العظمی آقای مرعشی نجفی باید عرض کنم که آنجا مأمن و پناهگاه و محل اعتصاب و تحصن طلاب بود که در حمایت معظم‌له، علیه دستگاه، فعالیت وسیعی داشتند... صداقت و صمیمیت میان معظم‌له و حضرت امام^ع چیزی نیست که قابل خدشه باشد» (خلخالی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۱).

۲. حمایت و بزرگ‌نمایی از شریعتمداری

بیشتر مستشرقان در نوشته‌های خود سعی کرده‌اند با قرار دادن آقای شریعتمداری در مقابل امام خمینی^ع و بزرگ کردن وی، از او به عنوان یک مرجع رقیب برای حضرت امام نام ببرند؛ مثلاً تعبیری که در کلام *آبراهامیان* تحت عنوان «مرجع بزرگ قم» یا در کلام نیکی کدی «رهبر گروه وسیعی از مردم» و «روحانی بسیار باسواد» آمده است، نشان می‌دهد که آنان از یک‌سو، به شدت به دنبال چندقطبی کردن روحانیت و انقلابیان، و از سوی دیگر، تضعیف حضرت امام و

اعلی حضرت و نوه‌های عزیزم دعا می‌کرد. او به هیچ وجه ضد سلطنت نبود. او نمونه یک روحانی متجدد بود. او از پوسته ارتجاعی، که مثل پیله ابریشم روحانیان سنت‌گرا و متعصب را در بر گرفته بود، بیرون آمده و با مظاهر دنیای متمدن آشتی کرده بود. فرزندانش را برای تحصیل به خارج از کشور فرستاده بود و پیشرفت‌های همه‌جانبه کشور در دوران سلطنت محمدرضا را می‌ستود... رفت و آمدهای آیت‌الله شریعتمداری به کاخ اگرچه در نهایت اختفا صورت می‌گرفت، اما (این مسئله بالاخره) از برده برون افتاد و رادیوی لندن (بی. بی. سی) اطلاعاتی در مورد مذاکرات محمدرضا و شریعتمداری پخش کرد (دیبا، ۱۳۸۳، ص ۳۷۱).

دوم. ضعف بینش سیاسی شریعتمداری: بینش سیاسی - اجتماعی آقای شریعتمداری نیز جای تأمل و بررسی دارد؛ زیرا بینش و نوع تشخیص ایشان در برخورد با آن مسائل است که چگونگی برخورد با رژیم شاه را برای وی ترسیم و مشخص می‌کند. برای مثال، برخلاف دیدگاه برخی از مستشرقان که می‌گفتند آیت‌الله شریعتمداری مخالف ولایت فقیه است، ایشان همانند بسیاری از فقها، بحث «ولایت فقیه» را در ابواب گوناگون فقهی خود آورده و به شکل مستقل نیز در کتاب *البیع* به این بحث پرداخته است و با صراحت، مجری قوانین الهی را پس از معصومان^ع، فقها می‌داند؛ چنان که می‌گوید:

مجری قوانین الهی، حکام شرع هستند و این امر از مسلمات فقه است. علاوه بر اجماعاتی که ادعا شده و نیز روایاتی که در این زمینه آمده، هرچند در تک‌تک اخبار ملاحظاتی هست، اما مجموع اخبار بر این دلالت دارد که مجری احکام، حاکمان شرعی هستند، حاکمان شرعی پیامبر^ص، ائمه^ع و ولی فقیه هستند (حقانی زنجانی، ۱۳۸۸، ص ۴۰).

با وجود این، می‌توان رگه‌هایی از مشروعیت‌دهی مردم به حکومت را در کلام و رفتار ایشان یافت (ر.ک: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۵؛ جوآزاده، ۱۳۸۷، ص ۳۰۲). ایشان پس از پیروزی انقلاب، در مصاحبه‌ای که در تاریخ ۱۳۵۷/۱۲/۵ صورت گرفت، درباره حکومت و جمهوری اسلامی چنین اظهار نظر می‌کند:

حکومت اسلامی همان حکومت دموکراسی است... کار مراجع ارشاد، راهنمایی و مراقبت است و خودشان در دولت شرکت

آمده، با آقایان ملاقات‌های خصوصی داشتند تا روحیات آنها را کشف کنند و ببینند با کدام یک می‌توانند سازگار باشند، و از همان زمان، دریافته بودند که با آقای شریعتمداری بهتر می‌توان کنار آمد (گرامی، ۱۳۸۱، ص ۳۱۵).

اسلانه علم، نخست‌وزیر شاه و عامل سرکوب قیام ۱۵ خرداد، نیز در خاطرات خود می‌نویسد:

پس از سرکوب مالاها در سال ۴۲، استمزاجی کردم تا ببینم کدام یک از آیت‌الله‌ها حاضر است تا حدودی با ما همکاری کند. در پاسخ، آیت‌الله شریعتمداری پیشنهاد کرد علی‌الحساب معادل هشت هزار دلار به او بدهم، و در آینده اگر خبری بود خودش با من تماس خواهد گرفت (علم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۴۵).

دفتر ویژه شاه در یادداشتی چنین نوشته است:

آیت‌الله شریعتمداری، که تبریزی است و در قم اقامت دارد، شخص ناصالحی نیست. او را می‌توان محرمانه برای مبارزه با [امام] خمینی تقویت کرد و باید آخوند را به جان آخوند انداخت (حیدری، ۱۳۸۸، ص ۲۶۴).

آیت‌الله شریعتمداری در همکاری با رژیم پهلوی چنان پیش رفت که در سال ۱۳۴۴ متعاقب پخش خبر سوءقصد به شاه، در نامه‌ای خطاب به محمدرضا پهلوی، از اینکه صدمه و آفتی به وجود مبارک اعلی حضرت نرسیده، خدا را شکر کرد و از خداوند متعال خواست که پادشاه اسلام را از جمیع عوارض و گزندها در حفظ و حمایت خود نگاه‌داری فرماید (حیدری، ۱۳۸۸، ص ۳۲۲).

آیت‌الله شریعتمداری علاوه بر استقبال و ملاقات با شاه در روز چهارشنبه ۶ خرداد ۱۳۲۶ هنگام ورود به تبریز (روحانی، ۱۳۶۱، ص ۴۰)، ملاقات‌های متعدد دیگری نیز با شاه داشته است. /رتشبد فردوست می‌نویسد:

در سال‌های ۴۵ و ۴۷ شریعتمداری به طور محرمانه به کاخ سعدآباد آورده شد و با محمدرضا دیدار نمود. تمام دیدارهای آن دو کاملاً سری تلقی می‌شد (فردوست، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۱۸).

فریده دیبا، مادر فرح دیبا (همسر شاه) می‌نویسد:

شریعتمداری موقع تولد «رضا جان» پیام تبریک داده بود. گاهی اوقات هم از قم تماس تلفنی می‌گرفت و به جان

خودمان را کنار کشیدیم. متأسفانه پس از جریانات اخیر، رئیس مملکت (شاه) و دولت، دیگر اعتنایی به خواسته‌های ما ندارند. مقصر این اوضاع خمینی و هواداران او هستند که موقعیت روحانیت را به خطر انداختند. ما هرگز نمی‌خواهیم به جنگ برادران دینی سرباز خود، که به مدرن‌ترین سلاح‌ها مجهز هستند، برویم (همان، ص ۳۱۸).

ایشان در مرداد ۱۳۴۵ در ملاقات با مأمور عالی‌رتبه ساواک، درباره امام خمینی علیه السلام می‌گوید:

آقای خمینی مرتکب اشتباهاتی شد که چنانچه ما هم می‌خواستیم طریقی که ایشان پیمودند بپیماییم، گذشته از اینکه تمام حوزه‌های علمیه قم از هم پائیده می‌شد، نتیجه‌ای هم در برنداشت. من در منبر درس، به اطلاع طلبه‌ها رسانیده‌ام که سکوت من حوزه علمیه را نگه داشت و به تمام محصلین قم هم تذکر داده‌ام که از انتشار اعلامیه و اخبار عاری از حقیقت بپرهیزند و حوزه علمیه قم را متشنج نسازند؛ زیرا این حوزه وظیفه‌اش نشر احکام و ترویج دین مبین اسلام است و محصلین حوزه علمیه قم مجاز نیستند به هیچ‌وجه در امور سیاسی دخالت نمایند، بلکه باید تابع علما و بزرگان خود باشند (همان، ص ۳۴۸).

البته نظر *آیت‌الله شریعتمداری* در این باره که طلاب مجاز نیستند به هیچ‌وجه در امور سیاسی دخالت نمایند، کاملاً در تضاد با نظرات دیگر او قرار داشت. وی در روز دوشنبه ۱۳۴۸/۷/۱۴ در درس خارج خود، به طلاب دینی چنین گفت:

دین از سیاست جدا نیست و در ممالک اسلامی، حکومت حق پیشوایان دین است، منتها روی چه محذوری نتوانستند تاکنون به این موضوع جامه عمل بپوشانند، بحثی است جداگانه (همان، ص ۴۴۱).

منبع ساواک در پایان گزارش خود می‌نویسد: «*شریعتمداری* در این گفتارش غرضی نداشته است». در برگ بیوگرافی، که ساواک در سال ۱۳۴۳ یا ۱۳۴۴ از *آیت‌الله شریعتمداری* تهیه کرده، آمده است: «طرف‌داران وی در میان طبقات مختلف بسیار است. بیان مختصری دارد؛ مرجع تقلید است؛ روحیه معتدلی دارد؛ وابستگی سیاسی با جایی ندارد؛ نسبت به قوانین احترام می‌گذارد و مطیع است؛ شخص عاقل و مسنی است، ولی مشهور به نفاق و دورویی است» (همان، ص ۳۴۳).

نمی‌کنند. ولایت فقیه هم جایی که لازم است، محفوظ است (روزنامه کیهان، ۵ اسفند ۱۳۵۷، ص ۵).

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی با تعجب از مواضع *آقای شریعتمداری* در زمینه ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، می‌گوید:

من یادم می‌آید که بحث ولایت فقیه آقای شریعتمداری در یکی از مجلات دارالتبلیغ به چاپ می‌رسید... بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تدوین قانون اساسی، آقای شریعتمداری به قانون اساسی اعتراض کرده بود که این قانون با حاکمیت ملت منافات دارد. بنده جزوه کوچکی با عنوان «ولایت فقیه و حاکمیت ملت» تهیه کردم. در آن جزوه از ایشان نام نبردم، اما نوشتیم که ما از کسانی تعجب می‌کنیم که خودشان بحث ولایت فقیه را در مباحث فقهی‌شان مطرح کرده‌اند، ولی اکنون در این مقطع، حرف دیگری می‌زنند. این جزوه من بر اساس نوشته‌ای بود که از آقای شریعتمداری به دستم رسیده بود (طاهری خرم‌آبادی، ۱۳۸۴، ص ۵۷).

از این زاویه، به وضوح، تفاوت نگاه و رویکرد ایشان با علمایی همچون امام خمینی علیه السلام به دست می‌آید. در تاریخ ۱۳۴۳/۳/۱۶ *آیت‌الله شریعتمداری* به امام خمینی علیه السلام چنین پرخاش می‌کند:

شما می‌گویید با تمام دول اسلامی دست دوستی می‌دهید؛ آیا این مطلب از نظر روحانیت درست است؟ ما با سایر مسلمین اختلافاتی داریم و جماعت شیعه نمی‌تواند با سایر مسلمانان، که با آنها اختلاف مذهبی دارد، دوستی کند. این حرف سیاسی است... مخالفت با دولت، مخالفت با شاه است و این است هر اعلامیه‌ای که شما بدهید، لطمه می‌خورد و دین هم ضعیف می‌شود و سبب آن شما هستید» (حیدری، ۱۳۸۸، ص ۲۶۹).

وی در ملاقات مورخ ۱۳۴۳/۱۲/۲۷ با مأموران عالی‌رتبه ساواک، مقصر تنش‌های ایجادشده میان روحانیت و رژیم را متوجه امام خمینی علیه السلام و هوادارانش دانسته، می‌گوید:

ما در ابتدا از آقای خمینی حمایت می‌نمودیم و سپس شروع به انتقاد و گوشزددهای لازم به او کردیم، ولی خمینی کسی نبود که به این گوشزددها توجهی نماید؛ اقدام به دادن اعلامیه‌ها نمود و کاری نمود که موقعیت مرجع تقلید شیعیان جهان را متزلزل کرد. ما چون این خرابکاری‌ها را از او دیدیم،

۳. تضعیف نقش امام خمینی

یکی از ضعف‌های مستشرقان در تحلیل خود از جریان‌ات حوزه و نتیجه‌ای که از این تحلیل خود می‌گیرند، این است که سعی می‌کنند این‌گونه نشان دهند که موقعیت علمی روحانیت مبارز و جایگاه اجتماعی آنان، از جمله امام خمینی نسبت به علمای دیگر، به‌ویژه نسبت به شریعتمداری پایین‌تر بوده است. این در حالی است که مراجعه به اسناد و خاطرات بزرگان، ادعاها و نادرستی نوشته‌های غربی را روشن می‌کند.

نقد و بررسی: در ذیل، به برخی از این اسناد که نشان‌دهنده شأن و مرتبه علمی و اجتماعی امام خمینی است، اشاره می‌شود:

آیت‌الله سیدحسین بدلا، که از نزدیکان مرحوم آیت‌الله بروجردی و ارادتمندان آیت‌الله گلپایگانی بود، درباره موقعیت علمی امام خمینی می‌گوید:

حلقه درس امام خمینی، اولین و بهترین درسی بود که بعد از درس آقای بروجردی در حوزه علمیه قم تشکیل می‌شد. حتی در اواخر حیات مرحوم آقای بروجردی، درس آن مرحوم حالت تشریفاتی به خود گرفته بود و لذا، درسی که از بعد علمی در مرتبه بالایی بود و استفاده کاملی از آن می‌شد، درس حضرت امام بود. در همان ایام، همچنان‌که نگارش تقریرات درس آقای بروجردی مرسوم بود، درس آقای خمینی را هم شاگردان ایشان نیز شروع کردند (بدلا، ۱۳۷۸، ص ۲۲۷).

آیت‌الله بدلا علت مطرح نشدن مرجعیت حضرت امام را در مرحله اول، شهرت‌گزیزی ایشان بیان می‌کند و می‌گوید:

امام هرگز برای کسب عنوان «مرجعیت» پیش‌دستی نکرد و حتی سعی می‌کرد خود را از این میدان دور نگه دارد. ایشان برخلاف آنچه برخی‌ها ممکن است برداشت کنند، قصد اعراض از آقای بروجردی را نداشتند و در توجیه اینکه چرا خود را عرضه نمی‌کنند، فرمودند: من همواره علاقه‌مند به وحدت قطب مرجعیت بوده‌ام که خوشبختانه با مطرح‌شدن آقای بروجردی، به این آرزو رسیدم و در حال حاضر، کارهای شخصی‌ام، از قبیل درس و بحث، بیش از این ارزش دارد که بخواهم در بیرونی منزل آقای بروجردی بنشینم و به عنوان ملازم رکاب ایشان و جنبه‌های دیگری که ضرورت چندانی ندارد، عمرم را صرف کنم (همان، ص ۲۳۷).

آقای مهدی حائری یزدی، که روابط نزدیکی با آیت‌الله شریعتمداری داشت و نسبت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی نیز چندان نگاه مثبتی نداشت، در مقایسه مقام علمی امام خمینی با آقای شریعتمداری می‌گوید:

آقای شریعتمداری در همان سنین جوانی، به تبریز مراجعت کرد و به مقام مرجعیت رسید. در حینی که مرحوم شریعتمداری بیشتر مردم آذربایجان - در حقیقت - متوجه‌اش بودند و مقلدش بودند، اما این دلیل این نیست که آقای شریعتمداری در فقاقت بیشتر از آقای خمینی بود. هرگز، بلکه شاید معکوس آن درست باشد؛ زیرا در حوزه ماندن و شب و روز مشغول بودن، فرصت خوبی برای پیش‌تازی و ورزیدگی در علم می‌باشد و آقای خمینی از این فرصت به طور مضاعفی برخوردار بود (لاجوردی، ۱۳۸۲، ص ۹۵).

اسناد ساواک نشان می‌دهد مخالفت هریک از علما با رژیم شاه، موجب افزایش اعتبار و نفوذ او در میان مردم و طلاب و روحانیان می‌شد، و در مقابل، همکاری و هماهنگی برخی علما با رژیم شاه، سبب کم شدن نفوذشان در حوزه قم و میان طلاب می‌گردید. برای نمونه، ساواک قم در تاریخ ۱۳۴۹/۴/۳۰ در گزارشی به مقامات تهران می‌نویسد:

«[آیت‌الله گلپایگانی] به علت اینکه در جبهه مخالف دستگاه دولت خود را قلمداد کرده، از نظر مردم آبروی بیشتری تحصیل نموده... موقعیت آیت‌الله شریعتمداری در حال حاضر، در مرحله سوم قرار گرفته؛ زیرا از چند سال قبل، شریعتمداری مورد سوءظن طلاب واقع شد و از این رو، موقعیتش تا حد زیادی تنزل یافت... عدم توافق و تجانس آیات، بالاخص شریعتمداری با آیات دیگر، با توجه به شایعات دولتی بودن شریعتمداری، وضعی را به وجود آورده که علاوه بر کاستن وجهه وی، به افزایش حس بدبینی طلاب نسبت به دستگاه شریعتمداری افزوده... (روحانی، ۱۳۶۱، ص ۱۰۱-۱۰۴).

در نهایت، باید به این نکته مهم اشاره کرد که مطالعه درباره وضعیت و رویکرد سیاسی روحانیان و فضایی حوزه علمیه قم، نشان می‌دهد که مبارزان و کسانی که اندیشه و روش امام خمینی را در مقابله با رژیم پهلوی پذیرفتند، اولاً به لحاظ تعداد زیاد بودند. ثانیاً از جنبه علمی،

منابع.....

آبراهامیان، پروانه، ۱۳۷۸، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران، مرکز.

بدلا، سیدحسین، ۱۳۷۸، *هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سیدحسین بدلا*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

جوادزاده، علیرضا، ۱۳۸۵، *جامعه مدرسین حوزه علمیه قم*، زیر نظر سیدمحسن صالح، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

—، ۱۳۸۷، «بررسی نوشته‌های غربی درباره موضوع و نقش حوزه علمیه قم در انقلاب»، در: *آموزه*، کتاب نهم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

حقانی زنجانی، حسین، ۱۳۸۸، *تحقیق و تقریرات فی ابواب البیع و الخیارات*، تقریرات دروس آیت‌الله سیدمحمدکاظم شریعتمداری، قم، توله.

حیدری، اصغر، ۱۳۸۸، *آیت‌الله شریعتمداری به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

خلخالی، صادق، ۱۳۸۰، *خاطرات آیت‌الله خلخالی*، تهران، سایه.

خوئی، سیدابوالقاسم، ۱۴۱۰ق، *منهاج الصالحین*، قم، مدینه‌العلم.

—، ۱۴۱۱ق، *فقه الشیعه*، تقریر محمد مهدی موسوی خلخالی، قم، نوظهور.

—، ۱۴۱۶ق، *صراط النجاه فی اجوبه الاستفتائات*، قم، مکتب نشر المنتخب.

—، ۱۴۱۸ق، *التفیح فی شرح العروه*، تقریر: میرزا علی غروی، قم، بی‌نا.

—، ۱۴۲۲ق، *مبانی تکملة المنهاج*، قم، مؤسسه آثار الامام خوئی.

دفرتوزو، جیمز، ۱۳۷۹، *انقلاب اسلامی از چشم انداز نظری*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

دبیا، فریده، ۱۳۸۳، *دخترم فرح/خاطرات بانو فریده دبیا*، ترجمه الهه رئیس فیروز، تهران، به‌آفرین.

روا، اولویوه، ۱۳۷۸، *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسن مطیعی امین، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.

روحانی، سیدحمید، ۱۳۶۱، *شریعتمداری در دادگاه تاریخ*، قم، دفتر انتشارات اسلامی. زقروق، محمودمدی، بی‌تا، *الاستشراق و الخلیفه الفکریه للصراع الحضاری*، قاهره، دارالمعارف.

شعبانی ساروئی، رمضان، ۱۳۸۶، *چگونه تحلیل سیاسی کنیم؟*، تهران، اعتدال.

صالح، سیدمحسن، ۱۳۸۸، *یاران صادق آفتاب‌درنگی در پیشینه و تلاش‌های جامعه مدرسین*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران.

طاهری خرم‌آبادی، سیدحسین، ۱۳۸۴، *خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

علم، اسدالله، ۱۳۷۱، *یادداشت‌های محرمانه امیر اسدالله علم*، تهران، طرح نو.

موقعیت و سطح علمی این گروه برجسته و قابل توجه بود. شاید بتوان قوی‌ترین شاهد و دلیل این ادعا را مطالعه زندگی اعضای «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم» ذکر کرد. بیشتر اعضای این تشکل در قبل از پیروزی انقلاب - که در آن زمان در قالب تشکل غیرمنسجم فعالیت داشتند - به عنوان فضلا و مدرسان حوزه شناخته شده، در واقع، بدنه علمی حوزه را تشکیل می‌دادند. این افراد از همان ابتدای شکل‌گیری نهضت امام خمینی^ع وارد صحنه مبارزه و فعالیت سیاسی شدند و بدین‌سان، نیروی عظیمی در تاریخ سیاسی ایران فعال شد که از نظر گستردگی، کیفیت ارتباط با توده‌های مردم و نقش آن در پیروزی انقلاب اسلامی، با هیچ‌یک از جریانات و گروه‌های دیگر قابل قیاس نیست (ر.ک: جوادزاده، ۱۳۸۵، ج ۱؛ صالح، ۱۳۸۸).

نتیجه‌گیری

مستشرقان تلاش می‌کنند که بگویند تعداد کمی از روحانیان به عرصه سیاست وارد شدند و به مبارزه مستقیم با شاه پرداختند و عمده علما و طلاب در شکل‌گیری انقلاب اسلامی نقشی نداشتند. در بررسی این دیدگاه باید گفت:

۱. مستشرقان با رویکرد و پیش‌فرض اندیشه سکولاریسم خواسته‌اند عملکرد علما و مراجع را مانند روحانیان مسیحی بدانند که در سیاست و مسائل اجتماعی دخالت نمی‌کنند و مداخله در سیاست را در شأن روحانی نمی‌دانند، و سپس این‌گونه نشان دهند که بیشتر علمای ایران هم از وارد شدن در سیاست بیزار بوده‌اند، درحالی‌که مستندات تاریخی خلاف این مطلب را نشان می‌دهد.

۲. دیدگاه نظری و مواضع عملی علما و فضایی مانند آیت‌الله خوئی و آیت‌الله مرعشی نجفی نشان می‌دهد که برخلاف نظر مستشرقان، اینان در مبارزه با حکومت پهلوی، نقش داشته‌اند.

۳. مستشرقان مدعی هستند که آیت‌الله شریعتمداری از لحاظ علمی و نفوذ سیاسی در بین مردم نسبت به امام خمینی^ع سرآمد بود و می‌خواهند در نهایت، امام راحل را تضعیف کنند. این در حالی است که بررسی سوابق ایشان، اسناد به‌دست‌آمده از ساواک و خاطرات علما، خلاف این مطلب را نشان می‌دهد.

عنایت، حمید، ۱۹۷۹، «انقلاب در ایران»، ترجمه مینا منتظر لطف، فرهنگ و توسعه، ش، ص ۷-۱۷.

فردوست، حسین، ۱۳۷۰، *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، تهران، اطلاعات.
فوران، جان، ۱۳۸۰، *مقاومت نسکننده*، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کدی، نیکی آر، ۱۳۷۵، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

گرامی، محمدعلی، ۱۳۸۱، *خاطرات آیت‌الله محمدعلی گرامی*، به کوشش محمدرضا احمدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

لاجوردی، حبیب (به کوشش)، ۱۳۸۲، *خاطرات دکتر مهدی حائری یزدی*، تهران، کتاب نادر.

مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین، بی‌تا، *نظرات اصلاحی آیت‌الله مرعشی نجفی درباره پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، قم، قائم.

_____، ۱۴۰۹ق، *منهاج المؤمنین*، قم، مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی.
مرکز اسناد انقلاب اسلامی (تهیه و تنظیم)، ۱۳۶۹، *اسناد انقلاب اسلامی*، بی‌جا، سازمان تبلیغات اسلامی.

معدل، منصور، ۱۳۸۲، *طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب*، ترجمه محمد سالار کسرابی، تهران، مرکز باز شناسی اسلام و ایران.